هو العلیم

خصوصیات سالک رند و زرنگ

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۱ - مجلس دهم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

فربى احمد شيءٍ عندى و أحق بحمدى

اللَهم انى اجد سبل المطالب اليك مشرعه و مناهل الرجاء اليك مترعه

حضرت سجاد علیه السلام پس از این اوصافی که برای پروردگار می‌شمرند و خلاصه تمام نقاط ضعف که منتسب به جنبه‌ی امکانی نقصان وجودی و جنبه‌ی خلقی ما است این نکات ضعف را امام سجاد علیه السلام بیان می‌کنند.

یادم است سال‌های پیش در زمان حیات مرحوم آقا، که ما همین دعای ابوحمزه را ظاهرا از آن زمان‌ها می‌گفتیم هان؟ مثل این که ظاهرا از همان موقع‌ها بوده، بله. یك شب من حرم بودم و یك طلبه‌ای آمد پیش ما که ایشان هم در همین مجالس می‌آمد و نسبت به این دعای ابی‌حمزه مطلبی در ذهن داشت، گفت آقا چطور می‌شود این فقرات دعای ابی‌حمزه که حضرت سجاد در این فقرات به خودشان گناه را نسبت می‌دهند می‌گویند خدایا من گناه می‌کنم؟ مثلا در این دارد «الحمدللَه الذی یحلم عنی حتی کأنی لا ذنب لی» امام مگر گناه می‌کند؟ چیزی که نیست چطوری و چه قسمی ما این را به خودمان نسبت بدهیم بگوییم هست؟ من که فرض کن الان فلان چیز را ندارم در جیبم فرض کنید که من باب مثال تسبیح نیست بگویم آقا من تسبیح دارم، پول ندارم بگویم من پول دارم! فرض کنید که فلان یا فرض کنید که من باب مثال، فلان گناه را من انجام ندادم بیایم به مردم بگویم آی من فلان گناه را انجام دادم، خب این حرام است صحیح نیست.

همان‌طوری که انسان یک امری را انجام داده نمی‌تواند بگوید من انجام ندادم حرام است دیگر، یک امری را انجام داده فرض کن یک دروغی را گفته حالا بیاید بگوید که آقا من این دروغ را نگفتم یا غیبتی را کرده و آن غیبت هم به گوش آن شخص رسیده البته بدانیم در غیبت، مسئله‌اش فرق می‌کند به خلاف آن چه

که می‌گویند، غیبت حرام است و حتی در روایت هم داریم الغیبةُ اشد من الزنا[1] و غیبت عبارت از این است که انسان آبروی یک مؤمنی را که عیب او را کسی نمی‌داند حالا یک وقتی یک شخصی فرض کنید که یک عیب دارد و یک اشکالی دارد و آن اشکالش را همه می‌دانند برای همه مشخص است همه اطلاع دارند فرض کنید که شارب الخمر است و همه هم اطلاع دارند که او شارب الخمر است آدم می‌گوید آقا! فلانی شرب خمر می‌کند گرچه به قول مرحوم آقای انصاری رضوان اللّه علیه ایشان می‌فرمودند می‌گویند غیبت در صورتی که آن عیب و آن نقص علن باشد دیگر حرمت ندارد ولی آیا مستحسن هم هست؟ حالا که حرمت ندارد آدم بیاید بگوید! بله؟

خیلی عجیب است فرض کنید چیزی که برای انسان وجوبش یا ترکش الزامی نیست حالا انسان بیاید آن را هم انجام بدهد حالا این اصلا چه داعی دارد فرض کنید که دوتا رفیق با هم می‌نشینند راستی می‌دانی فلانی این کارها را می‌کند حالا گفتن دارد؟ حالا این مسئله بیان دارد؟ راستی می‌دانی فرض کنید که فلان کس رفته فلان شهر این کار را انجام داده؟ نه نمی‌دانم نمی‌خواهم هم بدانم.

یک روز یکی از این رفقا آمده بود از یک جایی و یک دفترچه با خودش آورده بود دفترچه بزرگ، تقریبا حدود هشتاد صفحه صد صفحه قطر این دفترچه بود، حالا نمی‌دانم چقدر این دفترچه را پر کرده بود ولی این دفترچه کلفت بود ما دیدیم. همه‌ی آن را یا مقداریش را پر کرده بود؟ گفت آقا اجازه می‌دهید من مطالبی را که فلان جا بودم شنیدم بیایم برای شما [بگویم؟] گفتم نخیر! گفت آقا من رفتم کلی زحمت کشیدم! گفتم بیخود کشیدی! گفتم آقا وقتی برای من مسئله روشن هست حالا شما بگو فلان کس این را گفت فلان کس آن را گفت! بیشتر کدورت پیدا بشود انسان در دلش نسبت به افراد تغیری پیدا بکند حالا نسبت به فلان کس انسان دلش صاف است خب بگذارید این صفا بماند هان؟ بگذار این صفا بماند این این طرف کره است آن هم آن طرف کره‌ی زمین است این در این نقطه از بِقاع قرار دارد آن در فلان نقطه‌ی از بقاع قرار دارد اینها نه ارتباطی هم به دارند، سالی یک دفعه اصلا همدیگر را نمی‌بینند که بخواهند با هم حرف بزنند خب حالا بین انسان و بین او صفا و صاف باشد این بهتر است یا این که دائما انسان نماز می‌خواند او پشت سر من این حرف را زد؟ می‌خواهد بخوابد او پشت سر من این حرف را زد؟ و راست هم گفته نه این که دروغ است ولی صحبت در این است که کدام یک از این دو موقعیت برای سالک مفیدتر است؟ این را ما باید دنبال باشیم نه این که آن چه گفته؟ به من چه؟ او خودش می‌داند و خدای خودش، او خودش می‌داند و تکلیف خودش، من این جا چه کنم؟ من این جا چه اقدامی باید [بکنم؟]

---

[1] الخصال، ج ۱، ص ۶۳.

این قدر که حافظ می‌گوید رند، این منظورش است، رند می‌دانید به چه کسی می‌گویند؟ رند به شخصی می‌گویند که از بهترین فرصت به نفع خودش استفاده کند به این آدم می‌گویند رند؟ المؤمن کیس، مؤمن زرنگ است مؤمن تیز است مؤمن دقیق است مؤمن ظریف است این را می‌گویند چه؟ مؤمن. حالا در یک همچنین موقعیتی، دانستن این که فلان کس پشت سر ما حرف زده بهتر است یا ندانستنش؟ خب ندانستنش بهتر است دیگر! حالا خب آن یک اشتباهی کرده خیلی خب، یک غلطی کرده بسیار خب، حالا رویش، ولی خب علی ای حال در ارتباط با من، چه به من می‌دهند؟ حالا او پشت سر ما غیبت کرده، خب ما ندانیم این را، خب پاکیم و صافیم نسبت به او، مسئله هم نداریم حتی دعایش هم می‌کنیم اگر اطلاع پیدا کنیم نه دیگر! دعایش نمی‌کنیم ا عجب! عجب آدم فلانی است! پشت سر ما حرف زده؟ صبر کن من هم می‌روم حالا از او به دست می‌آورم و می‌روم پخش می‌کنم! حالا که این‌طور است .....

این روش درست نیست. روش روش آدم‌هایی که می‌خواهند بگویند و بزنند و بِبَرند قضیه را، این نیست. روش بزرگان این نبوده. این نبوده روش بزرگان. همیشه جوری می‌خواستند برخورد بکنند که کار به آرامش رد شود.

یک روز در خدمت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بودیم یکی از همین آقایان اطبا دوستان اطبای ما در مشهد، آمد پیش ایشان گفت آقا یک قضیه‌ای اتفاق افتاده ما می‌خواستیم شما را در جریان قرار بدهیم و بعد ببینیم که حالا چه کنیم؟ قضیه از این قرار بوده که یک بنده خدایی [با] یک پزشک قلبی که همین پزشک قلب مرحوم آقا بود تماس می‌گیرد می‌گوید آقا یک قضیه‌ای اتفاق افتاده من می‌خواستم این را به شما بگویم. من دیشب ساعت ۱۲ در منزل خوابیده بودم یکدفعه دیدم زنگ تلفن به صدا درآمد دیدیم که از فلان بیمارستان ما را خواستند که علامه طهرانی، ایشان قلبش درد گرفته و ناراحت است در فلان جا، من خیلی تعجب کردم که مسئله‌ی ایشان این نیست که به همین راحتی ..... بالاخره افرادی دور و بر ایشان هستند به همین راحتی نیست که مثلا ایشان قلبش درد گرفته آقا شما بیا آن جا! این که نمی‌شود و علی ای حال ما رفتیم در همان قسمت قلب بیمارستان امام رضا و دیدیم یک شیخی هست و از او سوال کردم دیدم اصلا اسمش طهرانی هم نیست گفتیم چیست مسئله؟ گفتند بله ایشان ناراحتی قلبی پیدا کردند و یک معاینه‌ایی کردیم و دیدیم مسئله‌ای نیست و خلاصه مرخصش کردیم گفت من آمدم به شما بگویم این با علامه‌ی طهرانی ارتباطی دارد؟ ایشان نسبتی دارد با شما؟ من خیلی تعجب کردم این اصلا ارتباطی ندارد، شما که راه و روش علامه را می‌دانید، ایشان کی بلند می‌شود ساعت ۱۲ و یک بعد از نیمه شب به یکی تلفن بزند که آقا من این جا ....؟ این حاضر است بمیرد و به کسی در این موارد زحمت ندهد مزاحمت ایجاد نکند.

بعد مشخص شد که بله! آنها خواستند نیست این طبیب آقا بوده خواستند از این اسم استفاده کنند و

بیچاره را بکشانند در بیمارستان و این را ویزیت کند، این آقا، البته مرحوم آقا سوال نکردند، وقتی خواست حتی اسم آن شخص را بگوید گفت نگو آقا! نگو! اسمش را نبر! اسم را نمی‌خواهم ببری! ایشان می‌خواست برود و به آن دکتر بگوید که آقا شما این قضیه را پیگیری کنید که بگویید یعنی چه یک کسی بیاید یک همچنین کاری بکند؟ آقا فرمودند نه نه نه آقا! این کار را هم انجام ندهید! نکنید! حالا چه اشکال دارد یکی بیاید از اسم انسان استفاده کند؟ چه اشکال دارد مریضی بیاید خوب بشود؟ التفات می‌کنید؟ آقا بیخود که یکی عارف نمی‌شود! چه اشکال دارد حالا مریض بوده بنده خدا عبارت ایشان این بود ما به اندازه‌ی اسم هم برای مردم فایده نداشته باشیم به چه درد می‌خوریم؟ اسم ما برای مردم مفید نباشد .....؟

واقعا چه قدر عظمت و جلال و واقعا بهاء از این انسان مشاهده می‌کند که حالا یک بنده خدایی آمده و خواسته از موقعیت انسان یک نفعی ببرد خب حالا برده که برده! پیگیری کردن ندارد البته این طور نیست که هر جایی ها! بعضی موارد که مفسده انگیز است این جور نیست. قضیه این طور نیست و خود ایشان هم این طور نبودند موارد تا موارد داریم. در بعضی موارد که یک وقت یک نسبت‌هایی بود که خدایی نکرده یک وقت ممکن بود مفسده ایجاد کند ایشان پیگیری می‌کردند و مسئله تمام می‌شد وقتی طرف می‌فهمید که قضیه قابل پیگیری هست مطلب را ختم می‌کرد. نه در این مواردی که یک مریضی آمده دارد یک استفاده‌ای می‌کند و می‌خواهد [خوب بشود] مسئله‌ایی ندارد اشکالی ندارد.

المؤمن کیس مؤمن زرنگ است لذا مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند آقا غیبت کردن افراد متهاجر بالفسق حرام نیست اما واجب است؟ آقا فلان کس ریشش را می‌تراشد خب ریش تراشیدن حرام است شرعا و این تجاهر به فسق می‌کند. خب حالا این را آمدن [گفتند که] فلان کس ریش تراش هست این حرام نیست همه‌ی مردم دارند می‌بینند دیگر، چیزی نیست به قول معروف طرف زنش بی‌حجاب بود، داشت در خیابان راه می‌برد یکی نگاهش می‌کرد گفت چرا به زن من نگاه می‌کنی؟ گفت اگر دلت می‌خواست خب چادر سرش می‌کردی! گفت آوردی بیرون و هفت دست هم بزکش کردی که مردم نگاهش کنند حالا من نگاه می‌کنم ایراد می‌گیری! خب چادر سرش کن یک پوشیه هم بیانداز روی سرش، کسی نبیند این که چه اشکالی دارد؟

حالا کسی که متهاجر به فسق است متهاجر به حلق لحیه است این را همه‌ی مردم دارند می‌بینند ولی صحبت در این است که گفتنش چه منفعتی دارد؟ این جا است که حدود دین و حدود شرع برای هر مرتبه‌ای یک حالت خاص به خودش را می‌گیرد، برای عوام، می‌گویند همین قدر غیبت نکن برای خواص و برای سالک می‌گویند در تجاهر به فسق هم نباید حرف بزنی، اگر بیایی حرف بزنی باختی اگر بیایی حرف بزنی همان جا ایستادی اصلا سالک نباید بیاید نگاه کند ببیند این چه عیبی دارد آن چه عیبی دارد ولو این که واقعا عیب داشته باشد. می‌دانید چه می‌خواهم خدمتتان عرض کنم؟ می‌خواهم این را عرض کنم که قبل از این که فسادی متوجه

جوانب انسان بشود اول انسان فاسد شده، کسی که غیبت می‌کند اول خودش خراب شده بعد این فساد را منتقل کرده، خراب شد به جهنم این را چه کار می‌کنی؟ اینی که این تو خراب شد چه کارش می‌کنی؟ لذا یکی از دستورات سلوکی این است که سالک نباید نگاه کند، هی در قضایا کنجکاوی کند آن جا چه شد اینجا چه شد این اصلا دقیقا مخالف سلوک است.

فرض کنید که من باب مثال دو نفر دارند آن گوشه با هم حرف می‌زنند ما الان در مجلسی هستیم، نشستیم، دو نفر حرف می‌زنند نگاه می‌کنیم ببینیم آنها دارند چه می‌گویند؟ ما صدای آنها را نمی‌شنویم ولی ببینیم از حرکت دهان ایشان چه فهمیده می‌شود این یک عمل ضد سلوک است. دو نفر این جا دارند پشت بخاری حرف می‌زنند به من چه [مربوط] دارند حرف می‌زنند هرچه می‌خواهند [حرف] بزنند، من سرم را به آب خوردن و پرتغال پوست کندن و کار خودم گرم کنم، هان؟ دیده‌ایم دیگر؟ وقتی که در یک مجلس هستیم یکی می‌آید با یکی حرف می‌زند همه‌ی ذهن‌ها متمرکز می‌شود که این‌ها دارند چه می‌گویند؟ این دارد یک حرف خصوصی می‌زند چرا ما نگاه کنیم؟ سرمان را بیاندازیم پایین مشغول شویم با بغل دستی خودمان صحبت کنیم پرتغال اینجا هست پرتغال پوست بکنیم. این حالی که انسان توجه می‌کند این حال، حالِ غلط است این حال حال کمبود است این حال حال خلأ است سالک هی بیشتر باید در خودش برود تا هی از خودش بیرون بیاد و خودش را پخش کند و خودش را در اختیار دیگران قرار بدهد وقتی که من می‌خواهم نگاه کنم ببینم که حالا فرض کنید که دو نفر همدیگر را صدا کنند که آقا بیایید این جا، دم پله کاری داریم، این را می‌بینم آقا رفتند رفتند دارند با هم چه می‌گویند؟ حالا بعضی وقت‌ها هم یکی دیگر را می‌فرستد که برو آن جا بنشین ببین چه می‌گویند؟

من نشسته بودم در مشهد، در منزل مرحوم آقا، داشتم با یک نفر حرف می‌زدم داشتم با یک نفر حرف می‌زدم متوجه شدم پشت در چند نفر نشستند ما هم کاری داشتیم یکدفعه آمدم بیرون، دیدم دو نفر پریدند دوتا طلبه پریدند رفتند یکی از آنها پایش خورد دم در و پرت شد در ایوان که چی یعنی؟ که چی؟ می‌خواهی ببینی من چه می‌گویم؟ من که حرفم را دیگر خواجه حافظ زده به بالای هفت گنبد چیز چسبانده! این قضیه را! من چه می‌گویم یعنی چه؟ هیچی بروید بگویید این قدر بنشینید جلسه تشکیل بدهید تا صبح تا شب، این جلسه تشکیل بدهید هی چیز کنید فایده‌اش چیست؟ کاری انجام بدهیم خودمان را درست کنیم. سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد/ آن چه خود داشت ز بیگانه تمنّا می‌کرد. به جای این که ما در خودمان بیاییم در خودمان جمع بشویم آن چه را که به دنبالش هستیم در خودمان بیابیم این را رها کردیم رفتیم سراغ کی؟ سراغ کسانی که ارتباطی با ما ندارند هیچ ربطی ندارند فردا هم می‌روند هیچ ارتباط ندارند فقط یک تصادفی آمده به هم نزدیک کرده و سلام علیکم حال شما بعد هم خداحافظ بعد هم می‌گذارد می‌رود، آقا کجا داری می‌روی؟ ما

رفتیم! ای بابا! ما تا حالا به هوای تو بودیم می‌خواستی نباشی کی گفت باشی؟ دست و بالت را گرفته بودند؟ می‌خواستی نباشی آدم می‌زند در سرش ا ا. حالا منظور از رفتن نه این که رفتن از دنیا است، همان رفتن دیگر، هر کسی دنبال کار خودش هست دیگر! چرا در خود نرویم؟ چرا در خود جستجو نکنیم؟ چرا از خود بیرون بیاییم؟ چرا هی این طرف و آن طرف برویم؟ لذا ما مشاهده می‌کنیم افرادی که معمولا افراد پخته‌ی وزینِ متینِ جا افتاده‌ی باجربزه‌ی بامایه‌ای هستند اینها افرادی هستند که همیشه ساکت هستند سرشان به کار خودشان است سرشان در اعمال خودشان است سرشان در رفتار خودشان است به کسی اصلا کاری ندارند که کی چکار می‌کند؟ کی چکار نمی‌کند.

یکی از چیزهایی که خب واقعا از این نقطه نظر خوب است نقل می‌کنند در بعضی از همین ممالک خارجی و این حرف‌ها مثل امریکا و این‌ها، اگر یک کسی در خیابان راه برود و اینها، اصلا نمی‌آیند نگاهش کنند هر کسی راه خودش را می‌رود و هر کسی سرش به کار خودش است اگر یک زن چادری هم رفت فرض کنید که سرش را می‌اندازند می‌روند یا فرض کنید که این با زنش دارد در خیابان راه می‌رود آنها اعتنا نمی‌کنند. هر کسی دنبال راه خودش و دنبال مسیر خودش و دنبال ..... حالا نمی‌خواهم بگویم که این همه‌ی قضیه است از یک نقطه‌ی نظر درست است حتی فرض کنید که یک عمل خلافی هم حتی [اگر] انجام می‌شود مردم بی‌توجه می‌گذرند و اصلا به آن قضیه توجهی ندارند. حالا اگر ما همین را در راه خودمان اعمال کنیم نسبت به کار دیگران اصلا کاری نداشته باشیم هر کسی برای خودش و خدای خودش یک راهی دارد هر کسی روی خیال خودش و روی ربط خودش با خدای خودش و روی تعلق خودش حساب و کتابی دارد.

حالا این مسئله موجب می‌شود که آن جنبه‌ی تمرکز و آن جنبه‌ی استقرار و آرامشی که لازمه‌ی سلوک است و بدون او سلوک معنا ندارد آن جهت آرامش از انسان سلب می‌شود گرفته می‌شود. افرادی که تشتت دارند این افراد اصلا نمی‌توانند حرکت کنند برزخ اینها متلاطم است برزخ اینها مشوش است مثال اینها درهم و برهم ریخته است درهم و برهم است دائما هی صحبت می‌کنند هی حرف می‌زنند از این طرف به آن طرف از این شاخه به آن شاخه، نشستند آرامش ندارند، نشستند استقرار ندارند نشستند سکونت ندارند آدم تا پیش اینها می‌نشیند یکدفعه حال اینها وضع اینها در انسان اثر می‌گذارد انسان می‌بیند دارای تلاطم شده دارای تشویش شده دارای اضطراب شده این برای چیست؟ بخاطر این است که استقرار ندارد آرامش ندارد طمأنینه ندارد.

یک روایت داریم[1] که ملائکه همیشه در حال سکوت و در حال سکون هستند در حال آرامش هستند شیاطین همه در حال حرکت است از این طرف می‌رود از آن طرف می‌آید از آن طرف می‌رود از این طرف

[1]

می‌آید همه‌اش در حال تمجوج، همه‌اش در حال تغییر تبدل. در روایت هم داریم البته روایت ادامه دارد که هرچه انسان به صفات ملائکه نزدیک‌تر بشود حالت سکون و سکوت و آرامش در او بیشتر می‌شود اگر یک جا بگیرد بنشیند دو ساعت حرف نزند هیچ طوریش نیست با یک نفر، همین طوری می‌نشیند او هم می‌نشیند مرحوم علامه‌ی طباطبایی این‌طوری بود ما در هر مجلسی با ایشان بودیم تا از ایشان سوال نمی‌شد ایشان صحبت نمی‌کرد همه‌اش دائما به ذکر بود یا ساکت بود، ما نمی‌فهمیدیم بالاخره ذکر خفیف، وقتی سوال می‌کردند جواب می‌داد سوال نمی‌کردند همین طوری می‌نشست این چیست؟ این سکونت است این آرامش است.

ولی اصلا بعضی‌ها نه! اصلا به محض این که می‌نشینند نمی‌شود که حرف نزنند یعنی اگر یک مجلسی بنشینند و حرف نزنند اصلا به حساب نمی‌آورند می‌گویند آقا رفتیم ساکت نشست و ما هم ساکت نشستیم چیزی نفهمیدیم استفاده نکردیم آقا حرف بزنید استفاده بکنیم، بنده خدا همین حرف زدن از کیسه رفتن است همین طوری ساکت بنشین جلوی ما، ساکت بنشین خودت بهره‌ات را گرفتی با حرف زدن که کسی ..... آن مقداری که نیاز هست آن مقدار خودش صحبت می‌آید آن مقداری که مشکل است آن مقدار حلش بیان می‌شود و هر کسی به صفات شیاطین نزدیک‌تر می‌شود آن حالت اضطراب در روایت داریم در دلش بیشتر می‌شود قلیان دارد تشویش دارد دائما حرکات غیرعادی از او سر می‌زند اعمالی که از جوارحش است اعمال مختلف و متغیر است. اینها به خاطر همان جهت ناآرامی باطن و ناآرامی درون است اینها مال صفات چیست؟ صفات [شیاطین است] بعد در روایت مثال می‌زند می‌گوید چطور اگر شما یک حالت آرامشی برای شما پیدا بشود نمی‌خواهید با کسی حرف بزنید می‌خواهید آرام باشید مثلا می‌خواهید استراحت کنید می‌خواهید بخوابید، می‌شود کسی برود فرض کنید که در مجلس عروسی بزن و بکوب و داد و بیداد و اینها خوابش ببرد؟ نمی‌شود دیگر. می‌خواهد برود جایی که صدا نیاید. برخلاف سکونت و آرامش انسان نمی‌تواند حرکت کند به هم می‌ریزد وضعش به هم می‌ریزد علی ای حال این دیگر برای خودش یک باب خیلی زیادی دارد حالا این مقدارش را فعلا عرض کردیم.

آن شخص از ما سوال کرد که این حضرت سجاد، این مسائلی را که در دعای ابی‌حمزه بیان می‌کند این برای چیست آخر؟ من گناه کردم من چه کردم خب چطور امام گناه می‌کند؟ در حالی که امام گناه ندارد گناه مشخص است تعریف شده بیان شده دروغ گفتن گناه است غش در معامله گناه است تهمت زدن گناه است اینها چیزهایی است که بیان شده و مراتب خودش. گفتم این مسئله‌ی گناه را ما می‌توانیم توجیه کنیم حالا شما چیز دیگری بیا بگو حالا ممکن است بگوییم حضرت سجاد هر عملی را که انجام می‌دهد آن عمل را در خور عرضه به پیشگاه پروردگار نمی‌بیند باز خود را کوچک‌تر از آن می‌بیند که عملش را به پروردگار عرضه بدارد

بگوید خدا ما این نماز را خواندیم، خدایا من این روزه را گرفتیم، او امام است ولی می‌گوید نه! آن نماز خود را باز پایین‌تر می‌بیند.

یك چیزهایی در دعای ابی‌حمزه است که اصلًا با هیچی قابل توجیه نیست «انا الذی اعطیت علی المعاصی الجلیل الرشا» من آن کسی هستم که بر معاصی کبیره رشوه دادم، حضرت سجاد و رشوه! ممکن است یك شخص عادی در همه‌ی عمرش رشوه ندهد عادی عادی کوچه و خیابان.

یکی از دوستان می‌گفت ما از یك سفری داشتیم می‌آمدیم البته خب بنده خدا نیتش نیت پاك بود و دوست بود و ما هیچی به او نگفتیم که این جا جای او نیست. می‌گفت در یك فرودگاهی ما رفتیم در آن فرودگاه بلیط ما نمی‌دانم چه شد عوض شد بدل شد یك شخصی به ما می‌گفت پنجاه‌تا چی بده از این پول‌های خارجی ما برایت درست می‌کنیم من ندادم و مجبور شدم هشتصدتا بپردازم گفتم من این پنجاه‌تا را نمی‌دهم ولی این هشتصدتا را می‌دهم رشوه نمی‌دهم البته این جا جایش نبود البته ما تشویقش هم کردیم و اینها، ولی ببینید یك فردی که می‌خواهد راهش راه خدا باشد می‌خواهد خلوص داشته باشد می‌خواهد صفای خودش را داشته باشد این کار را انجام می‌دهد حالا امام سجاد می‌آید می‌گوید «انا الذی اعطیت علی المعاصی الجلیل الرشا» من بر معاصی کبیره رشوه دادم من برای رسیدن به ظلم رشوه دادم من برای ابطال حق و امحاء حق من رشوه دادم این اصلا کی یك همچنین مسئله‌ای دارد؟ در دعای ابی‌حمزه است دیگر! چطور می‌شود؟

مطلبی که به نظر می‌رسد این است که امام سجاد علیه السلام در لسان دعا دارد نقاط ضعف خلقی انسان را بیان می‌کند یعنی حضرت سجاد می‌خواهد این را بفرماید: خدایا یك طرف قضیه تو هستی یك طرف قضیه ما هستیم آن طرف قضیه که تو هستی رحمت است و عطوفت است و علم است و قدرت است و جلال است و بهاء است و کبریائیت است و عظمت است و نور است و وجود است و تمام کمال و بهاء، همه مال آن طرف قضیه است این طرف قضیه تو هرچه بگویی هست دروغ است و تهمت است و رشوه است و دزدی است و مال مردم بردن است و عصیان کردن است و بطئ در انجام تکالیف است و چه می‌فرماید حضرت؟ می‌فرماید که «والحمد للّه الذی انادیه کلما شئت لحاجتی فیقضی لی حاجتی» یا فرض کنید در این جایی که می‌فرماید «و الحمدللّه الذی اسئله فیعطینی» هر وقت از او بخواهم او به من عطا می‌کند و «و ان کنت بخیلا حین یستقرضنی» وقتی که او از من می‌خواهد «من ذا الذی یقرض اللّه قرضا حسنا» من انجام نمی‌دهم من بطء می‌کنم من به تأخیر می‌اندازم من چه می‌کنم لازمه‌ی آمدن در دنیا و لازمه‌ی لباس کثرت پوشیدن و لازمه‌ی

وارد شدن در عالم کثرات و توغل در اهواء بهیمیه و نفوس اماره و اینها لازمه‌ی این، همین است.

یعنی می‌گوید خدایا من همین هستم من همین قِسم هستم من همین کیفیت هستم اگر یك وقتی خدا توفیق بدهد کیفیت مقام جمعیت امام علیه السلام را، که چطور امام علیه السلام در مقام جمعیت قرار دارد در یك طرف قضیه می‌فرماید هرچه هست ما هستیم «نزلونا عن الربوبیه و قولوا فینا ما شئتم[1]» ما را خدا ندانید هرچه می‌خواهید در ما بگویید، بگویید خالق است هستیم بگویید رازق است هستیم فقط خدا نگویید یك وقت این مطلب را می‌گوید یك وقت فرض کنید که مثل دعای ابی‌حمزه، حضرت این را می‌فرماید. چطور می‌شود بین این دو مسئله را جمع کرد؟ امام علیه السلام در چه موقعیتی در آن جایگاه قرار دارد و موقعیت او در این جایگاه به چه نحو است؟ در این جا اصلا مسئله‌ی امامت مدّ نظر امام نیست امامتی که از ناحیه‌ی او افاضه شده، فقط دارد به جنبه‌ی کثرت و انسانیت و بشریت نگاه می‌کند می‌گوید انسان همین است خدایا اگر لطف تو نباشد همین است من رشوه می‌دهم من دزدی می‌کنم من غیبت می‌کنم من تهمت می‌زنم من مال مردم را می‌برم من عصیان می‌کنم من نماز نمی‌خوانم من همین هستم این جنبه‌ی چیست؟ این جنبه‌ی بشریت من است آن طرف قضیه چیست؟

توفیق از تو است رحمت از تو است اگر نماز می‌خوانم تو توفیق دادی پس بنابراین خودم این جا چی هستم؟ بدون نماز هستم بله دیگر، اگر روزه گرفتم توفیق را تو دادی اگر خدا توفیق نمی‌داد ما روزه می‌گرفتیم؟ نمی‌گرفتیم. اگر خدا توفیق نمی‌داد ما در روزه‌ی خودمان هزارتا تهمت و غیبت و دروغ و اینها می‌زدیم ها؟ توی همین روزه، همین روزه. پس خدا توفیق را داده اگر او نمی‌داد پس انسان بدون توفیق یعنی چه؟ یعنی دروغگو یعنی تهمت زن یعنی سارق یعنی مبطلِ حق یعنی محیی باطل این انسان است انسان بدون چه؟ بدون توفیق. انسان با توفیق چیست؟ خود حضرت سجاد. انسان با توفیق چیست؟ «سلونی قبل ان تفقدونی فانی بطرق السماء اعلم منکم بطرق الارض[2]» این انسانِ با توفیق است انسان با توفیق چیست؟ و انی وان کنت ابن آدم صورة ولکن فی معنی شاهدٌ بِأبُوَّتی[3] این انسانِ باتوفیق است.

---

[1] ارشاد القلوب، ج ۲، ص ٤٢٧؛ بحر المعارف، ص ٣٣٩؛ بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ٢٧٩ (با مقداری اختلاف).

[2] نهج البلاغة (عبده)، ج ۲، ص ۱۳۰ (با مقداری اختلاف).

[3] دیوان ابن فارض، ص ۷۳:

و إنّی و إن کنتُ ابن آدم صورة *** فلی فیه معنی شاهد بأبوّتی

انسان بی‌توفیق چیست؟ انسان بی‌توفیق شمر است انسان بی‌توفیق یزید است انسان بی‌توفیق عمر است انسان بی‌توفیق معاویه است، صبح تا شب بلند می‌شود کلک بزند شب تا صبح می‌خوابد خواب کلک می‌بینند فردا با او چکار کند پس فردا با این چکار کند؟ این انسان چیست؟ توفیق ندارد. البته اینها روی حساب است‌ها! چرا توفیق ندارد؟ نخواسته و خدا هم گفته حالا که تو نمی‌خواهی پس بگیر. خدا آن چیز را به او داده، نسواللَه فانساهُ ذکره، شما خدایتان را فراموش کردید خدا را فراموش کردید خیلی خب ما هم همانی که می‌خواهید به شما می‌دهیم ما هم یاد خودمان را از شما سلب می‌کنیم می‌گیریم. شما خودتان خواستید. شما خواستید که به این راه بروید خیلی خب ما هم شما را تقویت می‌کنیم چهار میخه‌اش می‌کنیم حالا که خودتان نمی‌خواهید چهار میخش می‌کنیم سفتش می‌کنیم «كُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ[1]» سفت می‌کنیم قضیه را، این انسان چیست؟ انسان بی‌توفیق است.

پس حضرت سجاد دارد در این دعا حال انسان را بیان می‌کند حال خودش را می‌گوید می‌گوید خدایا من یک جنبه‌ی امامت دارم همان جنبه‌ای است که واسطه‌ی بین تو و بین خلایق هستم و آن را خود تو دادی. من چه هستم این جا؟ منی که دارای مو است منی که دارای ابرو است منی که دارای دهان است منی که دارای اعضا است این من، این نفسی که آمده به لباس بشری، آمده ظاهر شده، لولا جنبه‌ی امامت لولا جنبه‌ی ولایت لولا جنبه‌ی ربوبی لولا جنبه‌ی امری بلکه بر جنبه خلقی، آن جنبه. آن جنبه چیست؟ دروغ است تهمت است کذب است رُشا است سرقت است أکل مال یتیم است تمام اینها چیست؟ تمام اینها مال همین جنبه است پس راست می‌گوید حضرت سجاد، حضرت درست می‌فرماید و این دعا مال من و شما است فراموش نکنیم هم شخصِ منِ طهرانی و هم تک تک شما که دارید می‌شنوید. این دعا این است مال من و شما است.

تصور نکنید بله! شب‌های ماه رمضان می‌آییم می‌نشینیم آقا برای ما دعای ابوحمزه می‌خواند و ما هم گوش می‌دهیم و می‌رویم! نه آقا! این دعا مال من و شما است این دعا مال این است که حضرت سجاد می‌خواهد به من بگوید ای فلانی! ای کسی که دنیا تو را گرفته! ای کسی که گول خوردی ای کسی که متوجه نیستی! متوجه خودت باش متوجه موقعیت خودت باش این موقعیت و این مسائل و اینها را بدان از خودت آوردی یا به تو دادند؟ این را بفهم این را اگر فهمیدیم کارمان تمام است دیگر لازم نیست راه برویم، دیگر سیر و سلوک و همه‌ی اینها را طی کردیم این مسئله را بفهمیم بفهمیم ها! نه همین طوری بله درست است، آقا درست می‌گوید. بفهمیم. این مسئله را وجدان کنیم همان طوری که وجدان می‌کنیم نسبت خودمان را، نسب خودمان را، وضعیت خودمان را، این مسئله را وجدان کنیم. تا به حال شده در ذهن ما یا شما این مطلب خلجان

---

[1] ۳۱.

کند که نسبت ما زید بن ارقم است؟ فلان شخص است؟ شده یا نشده؟ چرا؟ پدرمان را دیدیم مادرمان را دیدیم قرائن و شواهد هم حکایت از این می‌کند که خلاصه نسبت محرز است و مشخص است. نه! یقین داریم، به چیزی که یقین داریم از او دست برنمی‌داریم ما به این حرف‌های امام سجاد یقین نداریم حرف‌های امام سجاد را ما شوخی گرفتیم.

از یک طرف امام است خب دعای ابی‌حمزه هم است حالت انبساط می‌دهد حالت توجه می‌دهد حالت ابتهال وبکاء و اینها می‌دهد خب بیاییم بخوانیم. در حالی که حضرت سجاد دارد می‌گوید اینها را و گریه می‌کند! آخر این اشک‌ها از کجا درمی‌آید؟ اگر قرار است اینها را برای ما بگوید و به اصطلاح در این جا بازی کند نعوذ باللَه، این اشک‌ها دارد از کجا درمی‌آید؟ این در چه موقعیتی خودش را دیده که دارد این مطالب را می‌گوید؟ پس باید این حالت را ما بفهمیم بفهمیم آقا هیچ خبری نیست. از من به شما تضمین، روز قیامت ان‌شاءاللَه به هم می‌رسیم ان‌شاءاللَه البته در جای خوب به هم می‌رسیم نه جایی که خلاصه آقایانِ پزشکان برای ما توصیه نکردند فرض کنید که در آنجا گفتند که خوب نیست. برای ما آقایان بهشت را توصیه کردند ان‌شاءاللَه خدا هم با همان نسخه آقایان با ما عمل می‌کند ان‌شاءاللَه وقتی می‌رسیم تضمین، آن جا می‌فهمیم آقا هیچ خبری نبوده در این دنیا، هیچ خبری نبوده. و هرچه هست عنایت او است و هرچه هست توفیق او است. دیگر حالا برای چه در سر این و آن بزنیم؟ چرا این قدر داد و بیداد کنیم؟ چرا این قدر دنبال کارهای دیگران باشیم؟ آنها خدا دارند برای خودشان، برای خودشان خدا دارند.

یک کسی به من می‌گفت آقا فلانی با شما ارتباط دارد؟ گفتم اصلا تا حالا فکر این را نکردم که طرف ارتباط دارد، خوشش آمد تلفن کند خوشش نیامد نیامد، هان؟ حالا انسان هی بیاید آقا فلانی به شما تلفن کرده یا نکرده؟ آقا فلانی تماس گرفته؟ آقا فلانی چه مدت است که دیگر با شما تماس [نگرفته؟] نه آقاجان! ول کن دیگر! بس است دیگر! تا کی آدم بخواهد در این حرف و نقل [ها باشد؟] عمر گذشت، جان من عمر گذشت، ریش‌ها دیگر سفید شد این قدر به فکر این و آن نشویم، این قدر به هوای این و آن نش [ویم] حالا فلانی تماس می‌گرفته حالا خیالت راحت شد؟ خیلی خب بله ایشان روزی سه نوبت تلفن می‌کند و هر روز می‌آید قم دیدن من، خب خوب شد؟ حالا خیالت راحت شد؟ باباجان چه به تو می‌دهند؟ در آمدنش چه به تو می‌دهند که در [نیامدنش] یا [رفتنش] از تو گرفتند؟ خودمان را داشته باشیم.

خب حالا که این طور هست حالا که ما این جور هستیم آن طرف قضیه او است با این اوصافش با این کمالش با این جمالش با این بهجتش با این جودَ و بخشش با این عظمتش علمش با این رحمتش با این عطوفتش این طرف قضیه چیست؟ غیر از مسکنت و بدبختی و بیچارگی ....، این طرف قضیه است؟ حالا که این طور شد «فربی أحمد شیئی عندی» چه ذاتی هست در دنیا و چه وجودی در دنیا هست که من بتوانم حمدش کنم

بهتر از خدا؟ من به روی هر چیزی دست می‌گذارم می‌بینم آقا فلان شد خراب شد قضیه، روی هر چیزی، آقا گل! بَه چه جمالی دارد! شما یک مقداری این گل را بیرون از آب نگه داری بعد از نیم ساعت بیایید تمام شد خشک شد خب کو؟ این که حمدش حمد موقت بود آقا فلان کس خیلی آدم خوبی است خیلی فلان است حاجات انسان را برآورده می‌کند چکار می‌کند فلان می‌کند این حاجات را برآورده می‌کند؟ این؟ روز دوم می‌روی روز سوم می‌روی اصلا در اتاق راهت نمی‌دهد اصلا تو کی هستی؟ کارت ندارد.

من یک وقتی برای دیدن همین نوه‌ی مرحوم آقا رفتیم اراک، من بودم و اخوی و یک شخص دیگر، که ایشان را ببینیم، ایشان هم در یک اردوگاهی بود در شازند، اردوگاهی است در بالای اراک، مثل این که اردوگاه اسرای عراقی آن جا بوده، ما رفتیم که این آقا را ببینیم وارد همین استانداری شدیم که ایشان را ببینیم ایشان هم به اصطلاح آن جا تماس بگیرد و ما برویم آن جا این شخص را ببینیم، ببینیم هست یا نه؟ از پشت حتی سیم خاردار هم قانع بودیم که ببینیم و سلام و علیک، [گفتند] حالا برای چه آمدید؟ گفتیم آمدیم که یکی از اقوام و دوستانمان که در عراق بود ایشان جزء اسرا است ببینیم، بسیار خب جوان خوبی است و مثل بقیه نیست و خصوصیاتش فرق می‌کند. اینها بخاطر این که ما وقت قبلی نگرفتیم، اصلا راهمان ندادند! سه‌تا طلبه! سه‌تا طلبه! اصلا راه ندادند یعنی معلوم بود نشستند، می‌گفتند حاج آقا مشغولند! حاج آقا! گفتیم واللَه ما کسی را نمی‌بینیم مگر سوراخ دیگری دارد؟ مگر راه از این طرف است که حاج آقا آن طرف مشغولند؟ اگر کسی بخواهد برود پیش ایشان از این جا می‌آید می‌رود دیگر! حاج آقا مشغولند! بعدا! صبر کنید. ما تا ظهر نشستیم ظهر که شد حاج آقا رفتند نماز بخوانند من هم به ایشان گفتم شما زبان نداشتی بگویی راه نمی‌دهد ما برگردیم؟ ما که نمی‌خواهیم با تفنگ وارد دفتر حاج آقا بشویم! حاج آقا! خب بگو ایشان نمی‌خواهد ملاقات کند ما هم برمی‌گردیم دیگر، این که دیگر .... البته آن طرف هم زود مثل این که خلعش کردند شاید یک ماه بعد از این قضیه بازنشسته شد. دیگر مرد خوبی بود! حالا دیگر نمی‌دانم! لابد کار دارند زندگی دارند بالاخره حساب و کتاب است نمی‌شود که همین طوری! بایستی که از یک سال قبل، شش ماه قبل، وقت بگیرند هر چیزی یک حسابی دارد!

البته امیرالمؤمنین، نمی‌دانم ایشان اشتباه کرده، نعوذباللَه، که به مالك اشتر گفته درت همیشه باز باشد اصلا حاجب نداشته باشد کسی می‌آید یا این که ما خیلی کارمان زیاد است بیشتر از مالك اشتر و آنها؟ این قدر کارمان زیاد است که کلام امیر به درد ما نمی‌خورد! علی ای حال حرف زدنش که خوب است تا حالا حرفش خوب بوده. چیست آقا؟ همش همین است الحمدللَه الذی لا ارجو غیره و نورجوت غیره .. لأخلف رجائی حمد خدایی را که البته بعد ما قضیه را ول کردیم قضیه را ول کردیم بعد بدون این که ما بخواهیم انجام شد، الحمدللَه، گفتیم که خدا بخواهد انجام می‌شود دیگر، پیگیری نکردیم. حضرت سجاد می‌گوید بیخود کردی رفتی آقا!

اگر دعای ابی‌حمزه‌ی من را می‌خواندی بلند نمی‌شدی بروی استانداری اراك! نخواندی حالا برو، چشمت دربیاید. چشم به مردم دنیا دوختن نتیجه‌ای جز این ندارد، به مردم دنیا دوختن و امید بر کرم اهل دنیا بستن، اهل دنیا بستن، نتیجه‌اش همین است بسیار خب ما هم قبول کردیم از حضرت سجاد هم می‌پذیریم درست است تقصیر خودمان است.

حمد خدایی که من امید به خدمت او دارم اگر امید به غیر او را داشتم لأخلف رجائی، رجاء من را چکار می‌کرد؟ خُلف می‌کرد اعتنا نمی‌کرد مردم دنبال خودشان هستند دنبال منافع خودشان [هستند] امروز سلام و علیک می‌کنند امروز تو روی آدم می‌خندند نزدیک‌ترین افراد به انسان، آقا برای خودش آدم را می‌خواهد قبول ندارید؟ چند نفر قبول دارند؟ دست‌ها بالا! نزدیک‌ترین افراد به ما برای خودشان می‌خواهند شما تجربه نکردید من کردم. برای خودشان می‌خواهند ولی آدم باید چکار کند؟ بگذراند شتر دیدی ندیدی بگذراند قضیه را. مهم در اینجا است. خب این خدا با این خصوصیات بهترین کس برای چی؟ برای حمد که من این را حمدش کنم چرا بروم سراغ حمدهای مجازی؟ چرا بروم سراغ حمدهای موقتی؟ چرا بروم سراغ ارزش‌های موقتی؟ چرا؟ بروم اصل را بگیریم بروم آن کسی که آن حمدش دوام است حلمش دوام است رجاء به او دوام است امید بستن به او همیشگی است لطف و عنایت او همیشگی است بروم سراغ او و از این کثرات بیرون بیایم.

سالك یعنی این، سالك یعنی دید خودش را از جزئیات ببرد قطع کند حرکت سلوك حرکت از جزئیت به کلیت است دیگر که مرحوم آقا می‌فرمودند، یعنی دیگر به جزئیات نگاه نکند دیگر به این امور موقتی نگاه نکند انسان ماوراء این جزئیات، کلیاتی را ببیند توجهش به آن کلیات باشد و با جزئیات هم سر کند توجهش به آن نقطه باشد بعد با مردم هم تطبیق بدهد خودش را، وفق بدهد. دار مع الناس، مدارا کن با مردم، با مردم مدارا کن با مردم باش هر کسی را در جای خودش قرار بده هر شخصی را در موضع خودش قرار بده ولی هدف چیست؟ هدف کلی است اگر خداوند لطفش شامل حال بنده‌ای بشود این مطلب را در او محقق می‌کند با جریاناتی که در زندگی پیش می‌آورد با نوساناتی که در زندگی پیش می‌آورد با تغییر و تبدلاتی که در حیات زندگی و در معیشت و ارتباطات انسان پیش می‌آورد این معنا را بخواهی نخواهی در کله‌ی او فرو می‌کند می‌فهماند به او که، لیس فی الدار غیره دیار فقط صاحبخانه یکی است و همه مستأجر هستند در این عالم وجود صاحبخانه یکی است همه مستأجر هستند.

سیدالشهدا علیه السلام در شب عاشورا به حضرت زینب چه فرمود وقتی که حضرت داشت آن اشعار را می‌خواند و حضرت [زینب] خیلی مضطرب شد چون مسئله برای حضرت زینب هنوز جا نیفتاده بود که قضیه جدی است! دیدید؟ تا انسان در آن واقعه قرار نگرفته هنوز جدی نیست. گاهگاهی از امام حسین چیزی

می‌شنید ولی نه! جدی! شب عاشورا قضیه جدّی شد رفتند همه، همه گذاشتند [رفتند.] امام حسین یک خطبه‌ای خواند و گفت آقاجان با شما شوخی نمی‌کنم‌ها! فردا اگر یک طوری شد تقصیر من نیست، از حالا می‌گویم هر کسی با من بماند فردا تیغ و تیر و شمشیر است والسلام، فعلا شب است چراغ‌ها را خاموش کنید از ما هم خجالت نکشید همه بلند شوید شما را به خیر و ما را به سلامت، هذا الیل قد غشیکم فاتخذوه جملا[1]، شب بر شما سایه انداخته او را همچون شتری راهوار بیابید و بر او سوار شوید و جانتان را بردارید و از این صحرا بگذارید بروید، یکدفعه آقا چراغ‌ها را [روشن] کردند دیدند چند نفری بیشتر نیست! از آن هزار نفر چقدر مانده؟ سی و چند نفر بقیه هم جزو اهل بیت امام حسین بودند دیگر، برادران امام حسین بودند فرزندان امام حسین بودند برادرزاده‌های امام حسین پسرعموهای امام حسین سی و خورده‌ای چهل نفر ظاهرا بودند اینها همه رفتند.

آن جا دیدند نه! امام حسین جدی دارد می‌گوید، قضیه جدی است آقا، جان است نمی‌شود آسان داد، باید به خدا پناه ببریم، واقعا باید به خدا پناه ببریم، واقعا خودمان فرض کنیم اگر همین مجلس شب عاشورا، تصور کنید همین مجلس شب عاشورا! می‌ماندیم یا می‌رفتیم؟ هان؟ چراغ‌ها را هم خاموش می‌کردیم خب یا علی! خدا آقا برای انسان می‌آورد برای انسان پیش می‌آورد خیال نکنید، حالا عاشورا نباشد جور دیگر، جان نباشد جور دیگر، مسئله‌ی آبرو، حق، ایستادن روی حق، حق را کنار گذاشتن، شما خیال می‌کنید کسانی که حق را کنار گذاشتند بعد از مرحوم آقا تمام شد قضیه؟ اگر حق را بدهیم شرکتمان از بین می‌رود! چه فرقی کردی با کسی که از خیمه‌ی امام حسین رفت بیرون؟ اگر حق را بگوییم از کجا نان بخوریم؟ آقا گفتند ها که خدمت شما می‌گویم از خودم درنمی‌آورم اگر بگوییم چطور با زن و بچه‌مان سر کنیم؟ برای ما مشکلات ایجاد می‌کنند عجب! هی بگوییم یا لیتنی کنت معکم فأفوز فوزا عظیما زیارت عاشورا بخوانیم سینه بزنیم برای امام حسین، این چیست؟ چرا امام صادق علیه السلام می‌فرماید رحم اللّه من شیعتنا من احیا ذکرنا[2] این احیای ذکر برای چیست؟ برای چیست؟ فقط همین طور بنشینیم برای امام حسین گریه کنیم این احیای ذکر است؟ نه! احیای ذکر این است که انسان قضایای تاریخ را بر تاریخ خودش منطبق کند این است مسئله‌ی احیای ذکر، خودش را هر روز در عاشورا ببیند خودش را هر روز در مکتب امام صادق و ابوحنیفه ببیند که آیا جزو مجلس ابوحنیفه است یا جزو مجلس امام صادق است؟ مجلس امام صادق زندان دارد آمدنش زندان دارد مجلس ابوحنیفه رفتنش

---

[1] الأمالی (للصدوق)، ص ١٥٦.

[2] ١. مصادقة الإخوان، ص ٣٤ (با مقداری اختلاف).

پول دارد خودش را هر روز در خیمه‌ی حضرت سجاد ببیند آیا با حضرت سجاد است یا با دیگران است؟ با حضرت سجاد شاید مشکلات داشته باشد شاید هم نداشته باشد هرچه دیگر .... این منظور امام صادق است نه این که بنشینی برای امام حسین در سر و سینه بزنی امام حسین نیازی به سر و سینه زدن ندارد امیرالمؤمنین نیازی ندارد این در سر و سینه زدن و این نوحه و سینه‌زنی برای امیرالمؤمنین خود را در حریم امیرالمؤمنین داخل کردن است این معنای رحم اللّه من احیا ذکرنا، این که امام صادق علیه السلام می‌فرماید خدا پدر و مادر آن شیعه‌ی ما را موالیان ما را محبین ما را که مجلس تشکیل [بدهند] از مطالب ما بگویند ذکر یعنی آن چه که از ما رسیده است، مأثورات، آثار ما، بیایند برای مردم بیان کنند مردم با شنیدن اینها بیایند جلو، نزدیک‌تر بشوند خودشان را نزدیک‌تر قرار بدهند یعنی خودشان را منطبق کنند با این. اگر الان شب عاشورا بود ما چه می‌کردیم؟ الان زمان منصور دوانیقی بود ما چه می‌کردیم؟ اگر الان زمان هارون بود ما چه می‌کردیم؟ هان؟ اینها همه پتک‌هایی است که در هر لحظه باید بر سر و مغز ما فرود بیاید تا این که ما یاد هندوستان نکنیم، یاد وارد شدن در کثرات نکنیم، اینها می‌آید و می‌خورد و هی ما را چکار می‌کند؟ هی ما را متوجه می‌کند.

یک قضیه پیش می‌آید می‌خواهد زود بگذرد زود بگذر و برو معطل نکن آدم نایستد خدمتتان عرض کردم وقتی که مرحوم آقا این مسجد قائم را ترک کرد من با هر روحانی در طهران برخورد می‌کردم از تعجب اصلا با یک عبارات عجیبی! چطور پدر شما حاضر شده است که مسجد قائم را ترک کند؟ ایشان که جایش جای خوبی بود مکانش مکان خوبی بود خیابان سعدی بود سعدی شمالی بود چطور ایشان رفت؟ مریدان ایشان داشتند چطور ایشان گذاشتند رفتند؟ این که خدمتتان می‌گویم با هر کس همین طور بودند، حتی با یکی از آقایان وقت هم من ملاقات کردم ایشان هم همین حرف را زد حالا اسم نمی‌برم خب این مال چیست؟ این مال این است که آقا ایشان مسجد قائم را داشت مسجد قائم که ایشان را نداشت مسجد قائم که ایشان را نگرفته بود ایشان مسجد قائم را گرفته بود اگر مسجد بیاید آدم را بگیرد آدم دیگر کاری نمی‌تواند بکند این همان مصیبتی است که شما به آن مبتلا شدید مرید بیاید شما را بگیرد مسجد بیاید شما را بگیرد دکان بیاید شما را بگیرد ریاست بیاید شما را بگیرد موقعیت بیاید شما را بگیرد اینها همین ابتلائات است ولی یک وقتی انسان مرید را گرفته انسان مسجد را گرفته انسان ریاست را گرفته، آن راگرفته بعد ولش می‌کند تا حالا گرفتیم حالا ولش می‌کنیم اشکال دارد آقای ....؟ اگر اشکال دارد بگویید! اشکال ندارد.

ما می‌خواستیم امشب راجع به فقره دیگر صحبت کنیم اللّهم انی أجد سبل المطالب الیك مشرعه دیگر تتمه آن فقره قبلی ذکر شد و ان‌شاءاللّه اگر خداوند توفیق بدهد برای شب‌های دیگر، ان‌شاءاللّه توفیقی داشته باشیم و بدائی حاصل نشود، دیگر این چند شب ماه رمضان، دیگر ماه رمضان هم تمام شد. امشب شب ۲۲

است و معلوم نیست چند شب دیگر خدا به ما توفیق بدهد. علی کل حال شب‌ها دیگر شب‌هایی است که بسیار محترم است و مرحوم آقا می‌فرمودند اگر چنان چه انسان بتواند این دهه را، کلش را، به احیا بگذراند کار خوبی کرده فقط اکتفا به ۲۱ یا ۲۳ یا ۲۷ نداشته باشد دیگر بر حسب مَقدِرَت و توان، لازم نیست همه‌ی آن را احیا کند دو ساعت بخوابد فرض کنید که بلند شود بعد در روز تلافی کند که این دهه خصوصیات ویژه‌ای دارد این شب‌هایی که در آن هستیم با دو دهه‌ی قبل تفاوت دارد.

ان‌شاءاللَه امیدورایم که خداوند به برکت اولیای خودش به برکت این پاکان خودش به برکت همین حضرت سجاد واقعا ما اگر این دعاها را نداشتیم چه داشتیم و چه می‌توانستیم؟ چه دستوری؟ چه سرمشقی؟ چه چیزی را اسوه قرار بدهیم و به چه چیزی اتکا کنیم؟ که خداوند ما را با نیات آنها قرین و محشور بگرداند.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد